

محکم و استوار بر فراز قله جهان ایستاده‌ایم و

ستارگان را به نبرد فرامی‌خوانیم!

بنیاد و بیانیه
فوتوریسم

فیلیپو توماسو ماری نتی (۱)
(۱۸۷۶ تا ۱۹۳۴)

● ترجمه مینا نوایی

برگرفته از

کتاب هنر و اندیشه های اهل هنر

ماری نتی، شاعر نمادگرایی شناخته شده، بنیانگذار و ناشر مجله پوئزیا (۲) (بوطیقا) در ۱۹۰۵، پیش از کنار گذاشتن نمادگرایی و پذیرفتن اندیشه های جدید درباره ویژگی های تعیین کننده زندگی نو، یعنی تقارن و خودانگیزگی، پویایی و سرعت بود. این خصوصیات، تبدیل به ویژگیهای سبکی نهضت فوتوریسم شدند. ضمناً فوتوریسم عملاسعی داشت که هنر ایتالیایی را مقدم بر آونگاردر اروپایی جای دهد. از لحاظ سیاسی، ملت پرستی ماری نتی باعث شد که او در تمام عمر پیرو فاشیسم موسولینی باشد. «بیانیه آغازین» او، نخست بار در روزنامه فیگارو (۳) در پاریس (۲۰ فوریه ۱۹۰۹) چاپ شد. اولین ترجمه انگلیسی آن مقارن با نمایشگاه فوتوریستها در لندن در گالری ساکویل (۴) در ۱۹۱۲ انتشار یافت. ترجمه انگلیسی متن حاضر برگرفته از کتاب منتخبی از نوشته های ماری نتی، الر آر. دبلیو. فلینت (۵) (۱۹۷۱، لندن) است (متن کامل است) و چیزی از آن حذف نشده است.



Giacomo BALLA,
Mercury
Passing
in Front of
the Sun,
Seen
Through the
Binoculars,
1914,
143 x100 cm

بردم.

غروری بزرگ در خود احساس می‌کردیم، چون که خود را در آن ساعت شب تنها می‌دیدیم؛ تنها، کاملاً هشیار و سرپا، مثل فانوس‌های دریایی سرافراز یا پیش قراولانی که در مقابل لشکر مهاجم ستارگان درخشان قد برافراشته‌اند، ستارگانی که از جایگاههای آسمانی خود به پایین و به طرف ما هجوم می‌آوردند. تنها، مثل متصدی کوره‌های عظیم کشتی‌های بزرگ،

با دوستانم، تمام شب را زیر چراغ‌های آویزان مسجد با آن گنبد‌های شیاردار برنجی به سر بردیم، گنبد‌های پرتالو چون روح ما، که مثل روح ما با اشعه محصور در قلب‌های الکتریکی می‌درخشد. طی ساعت‌ها، دل‌تنگی دیرینه خود را با نشستن بر روی قالی‌های زیبای شرقی و بحث درباره آخرین مناطق‌های مطرح شده و سیاه کردن برگ‌های کاغذ با نوشته‌های درهم و برهم عصبی زدودیم و از بین

F U T U R I S M

به سمت سه جانور عریده کش که آن جا ایستاده دستها را روی سینه‌های داغشان نهاده بودند، رفتیم. مثل نعلی که درون تابوت می‌افتد، به داخل اتومبیل خود افتادم ولی بی‌درنگ در زیر بار آن چرخ چرخنده، همچون تیغه گیوتینی روی شکم قرار گرفته بود و تهدید می‌کرد، دوباره زنده شدم.

جاروی بلند و خشمگین دیوانگی ما را از وجودمان با خشم بیرون رانده است و در طول خیابان‌ها با خود می‌کشانند، در میان بستری سخت و عمیق چون بستر سیلاب‌ها، در همه جا، نور ضعیف چراغ‌ها که از ورای شیشه‌ها به بیرون می‌تابد به ما می‌آموزد که نباید به حس‌بگری‌های فریبنده چشمان بی‌رمق خود اعتماد کنیم.

فریاد زدم: «بو، فقط بو کافی است تا حیواناتمان را به دنبال خود بکشاند».

و مثل شیرهای جوان به دنبال مرگ رفتیم، با آن پوست تیره صاف که لکه‌های روشن داشت و از پهنه زنده و لرزان نقش رنگ آسمان شب فرار می‌کرد ولی ما هیچ محبوه‌ای نداشتیم که با شکل ملکوتی خود به سوی ابرها پرواز کند یا شهبانوی خونخواری نبود تا بدن‌های پیچیده و منقبض خود را چون حلقه‌های بی‌زانی تقدیم کنیم! هیچ چیزی نبود تا به خاطر آن طلب مرگ کنیم، مگر راه شدن از زیر بار جرات خویش!

همان طور که با شتاب می‌تاختم، سگ‌های نگهبان را که جلو درها پارس می‌کردند، زیر چرخ‌های سوزان خود له می‌کردیم، مثل یقه‌هایی که زیر اتو صاف می‌شوند. مرگ، که دیگر رام و اهلی شده بود، سر مهر

تنها با سایه‌های سیاهی که کورمال کورمال در جست و جوی شکن‌های قرمز و برافروخته لوکوموتیوها هستند تا جان‌های برافروخته خود را در آن بریزند، تنها با مست‌هایی که همچون پرندگان زخمی روی دیوارهای شهر، پرسه می‌زنند.

ناگهان با شنیدن صدای بلند یک اتوبوس بزرگ نو طبقه از بیرون، از جای پریدیم، ما که با چراغ‌های رنگین روشن شده بودیم به دهکده‌هایی می‌ماندیم که در موقع تعطیلات ناگهان با طغیان رود پو(۶)، زیر و رو می‌شوند و جریان آب همه چیز را با خود به دریا می‌برد.

پس از آن سکوتی عمیق بر همه جا حکمفرما شد. ولی در همان حال که به نجوای راه آب قدیمی و غرغره شاخه‌های نازک تازه رسته بالای قصرها گوش می‌دادیم، ناگهان از زیر پنجره، صدای وحشتناک زوزه اتومبیل‌ها را شنیدیم.

گفتم: «بیاید برویم، دوستان، از اینجا برویم! بالاخره اسطوره‌شناسی و انگاره‌های عرفانی شکست خوردند. کم کم فکر می‌کنم که شاهد تولد کنتاوریوس(۷) [موجود افسانه‌ای یونانی که غولی با سر و سینه مردانه و پاهای اسب است] و کمی پس از آن شاهد پرواز فرشتگان خواهیم بود!... باید دروازه‌های زندگی را تکان دهیم، چفت‌ها و لولاها را واری می‌کنیم، بلند شویم، برویم! آنجا را ببینید، روی زمین، اولین بارقه‌های سپیده دم طلوع کرده‌اند! هیچ چیز، شکوه و جلال شمشیر سرخ خورشید را ندارد، وقتی که برای اولین بار از میان تاریکی هزار ساله ما برجهید و همه جا را روشن کرد!»



Umberto BOCCIONI, La ville qui monte, 1910, 37 x 60 cm

دست‌هایمان بر اثر گیر کردن به طناب، کبود و سیاه شده بود. بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای، اهداف عالی خود را به همه موجودات «زنده» کره خاک اعلام کردیم.

● بیانیه فوتوریسم

۱. ما قصد داریم ترانه‌ای سرشار از عشق به خطر، خو گرفته به نیرو و بی‌باکی سردهیم.
۲. شجاعت، تهور و بی‌باکی و عصیان، عناصر اساسی شعر ما هستند.
۳. تا به امروز، در ادبیات فقط شاهد نوعی سکون اندیشمندان، خلصه و رخوت بوده‌ایم. ولی ما

بیچ با ما رو به رو می‌شد و به نرمی به رویم پنجه می‌کشید و هریار که در دست اندازی می‌افتادم، با چشمان مخملی رنگ خود به من خیره می‌شد. «بیا بید این پوسته وحشتناک فرزانی را از هم بدریم و خود را مثل میوه‌های کاملاً رسیده در دهان بازو گشاد باد رها کنیم! خود را به طور کامل به دست ناشناخته‌ها بسپاریم، نه از روی نومییدی و یاس که فقط برای دیواره ساختن دیوارهای ضخیم محال!» هنوز جملاتم را تمام نکرده بودم که مجبور شدم دور بزنم تا از سگ دیوانه‌ای که سعی می‌کرد عقب ماشین را گاز بگیرد، دور شوم و ناگهان دو موتور سوار را دیدم که با مشت‌های گره کرده به سویم می‌آیند و با خشونت می‌غرند



Umberto BOCCIONI, Dynamism of a Human Body, 1913, 100 x 100 cm

و مخالفت خود را نشان می‌دهند. حضور ابلهانه آنان راه مرا بسته بود و آه. لعنت بر شما... یک لحظه ترمز کردم و متأسفانه اتومبیل برون یک چاله واژگون شد... آه، ای چاله پناه دهنده پر از آب لجنی! راه فاضلاب کارخانه بود! جرعه‌ای چند از آب لجن آلوده‌ات نوشیدم که مرا به یاد سینه سیاه‌مهریان دایه‌سودانیم انداخت... وقتی که کثیف و متعفن و گل‌آلود از آن چاله و از زیر اتومبیل واژگون شده بیرون آمدم ناگهان شادی روشن و گرمی قلبم را لبریز کرد. دسته‌ای از ماهیگیران با ابزارهای خود به دور این شاهکار من حلقه زده بودند.

با صبر و دقتی عاشقانه، دکل بزرگی برپا کرده بودند و با چنگک‌های ماهیگیری اتومبیل را همچون کوسه بزرگ به گل نشسته‌ای از گودال بیرون می‌کشیدند. کم‌کم اتومبیل را به آرامی درآوردند، درحالی که اتاق سنگین آن با تمام تزئیناتش در ته گودال برجای ماند. تصور می‌کردند که کوسه زیبای من مرده است ولی نوازش من کافی بود تا دیواره جان بگیرد؛ و همین‌طور هم شد. دیواره زنده شد و روی باله‌های قدرتمندش به راه افتاد!

و به این ترتیب با صورت‌هایی پوشیده از گل و لای کارخانه. که لایه‌ای از ضایعات فلزی، دانه‌های ریز عرق، و دوده آسمان روی آن را گرفته بود. و

می‌خواهیم آن را سرشار از اعمال تهاجمی، و پویایی و بی‌رخوتی تبار سازیم، همچون گام بلند یک سوارکار، جهشی هولناک، صاف و محکم. قبول داریم که شکوه جهان با وجود زیبایی تازه یعنی زیبایی سرعت، غنی‌تر شده است. یک اتومبیل مسابقه که کاپوت آن با لوله‌های بزرگ مثل اردهایی آتش خوار تزئین شده، اتومبیلی پرسر و صدا که به سرعت برق و باد می‌رود، بسیار زیاتر از اتومبیل کهنه «پیروزی ساموتریس» است. (۸)

ما می‌خواهیم وجود انسان را همچون چرخ بنمایانیم که بیشتر روحش را به سرتاسر زمین و پیرامون مدار می‌برد.

هایشان همچون پرچم هایی در باد تکان می خورند و به نظر می رسد که پرپرزدنی از روی شادی و لذت باشد.

در ایتالیا بود که منشوری این چنین فته انگیز خشمگین کننده به تمام جهان صادر کردیم. و امروز، همراه با آن «فوتوریسم» را بنا می نهیم چون که می خواهیم این سرزمین را از شربوی عقن استادان، باستان شناسان سخنرانان سیسرون صفت و عتیقه شناسان خلاص کنیم ایتالیا، طی مدت های مدید دلال اشیای دست دوم بود. می خواهیم آن را از قید موزه های بی شماری که اینجا را چون گورستان کرده اند، برهائیم.



موزه ها، یعنی گورستان! ... دقیقاً مشابه همدیگرند. موزه گورستانی است که بدن های بسیار و بیگانه در کنار هم آرمیده اند. موزه یعنی آرامگاه های عمومی که همواره کسی در پشت این چیزهای منفور و ناشناخته خفته است. موزه ها، کشتارگاه های عجیب نقاشان و پیکره تراشانی هستند که سبانه یکدیگر را با انواع رنگ ها و خط ها در پس آن دیوارهای عظیم و نفوذناپذیر قربانی می کنند.

می توان هر سال به زیارت آن رفت. درست همانطور که مسیحیان هر روز نوم نوامبر (فردای روز قدیسین) برای خشنودی ارواح قدیسان در گذشته، دعا و نیایش می کنند. می توان سالی یک بار بسته گلی

۶. شاعر باید تمام وجود خود را با عشق، شکوه و سخاوت تثار کند تا شاهد به وجد آمدن پرشور عناصر اساسی باشد.

۷. به غیر از مبارزه، هیچ چیز زیبا نیست. اثری که فاقد خصلت پرخاشجویانه باشد. شاهکار هنری محسوب نخواهد شد. شعر را باید نوعی حمله سخت به نیروهای ناشناخته دانست که آنها را تضعیف کرده و پیش پای بشر به زانو در می آورد.

۸. ما بر آخرین قله قرون ایستاده ایم! ... چرا باید به گذشته نگاه کنیم در حالی که طالب شکستن دروازه های اسرارآمیز ناممکن هستیم؟ زمان و مکان، در گذشته از بین رفته اند. ما در بی کرانگی مطلق به

سر می بریم چون که سرعت جاودانه و فراگیر را آفریده ایم.

۹. جنگ را که. تنها راه سلامت جهان است. نظامی گری،

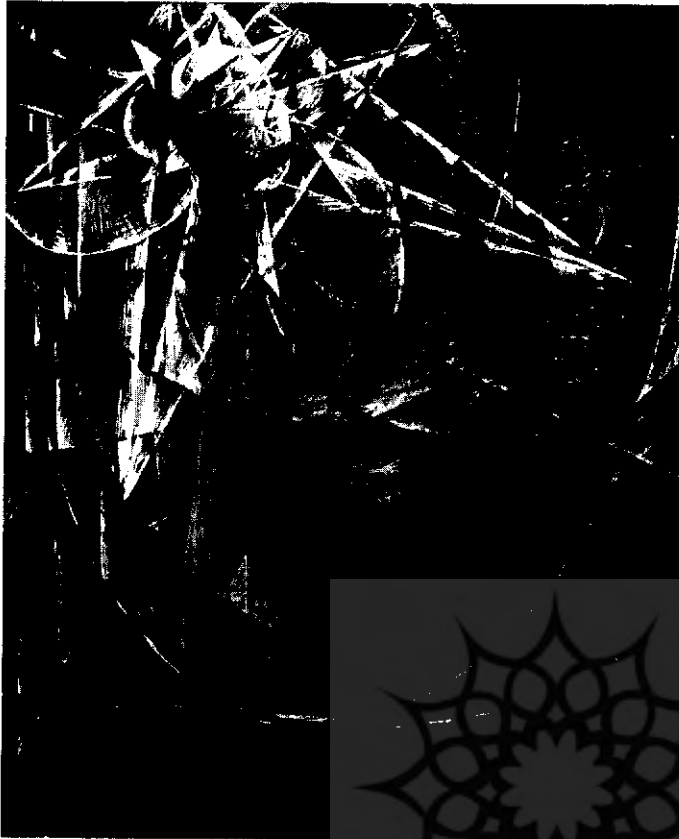
میهن پرستی و رفتارهای ویرانگر آزادی خواهان و ارزشهای زیبایی که ارزش جان دادن دارند و تحقیر زنان را ارج می نهم.

۱۰. موزه ها، کتابخانه ها و همه فرهنگستانها را نابود خواهیم کرد. با هرگونه اخلاق گرای، فمینیسم، فرصت طلبی یا سودجویی زبوانه مبارزه خواهیم کرد.

۱۱. با جمعیت انبوهی که بر اثر کار، لذت یا طغیان به وجد آمده اند، همنوا خواهیم شد، همنوا با گرایشهای چندگانه و چند بعدی انقلاب

در پایتختهای جدید، با شور و اشتیاق شبانه زرادخانه ها و کشتی سازی هایی که با ماه های مصنوعی پر قدرت، روشن شده اند؛ با خطوط حریص راه آهن که مارهای آتش خوار را می بلعد، کارخانه هایی که دودشان تا به فراز ابرها می رود، پل هایی که رودخانه ها را چون بندبازی غول پیکر به هم می پیوندند، و مثل تیغه چاقو زیر نور خورشید می درخشند، کشتی های بخار ماجراجو که در دور دست ها می غرند، لوکوموتیوهای پهن و بزرگی که چرخ هایشان، خطوط را می خراشند و مثل سم های آهنین اسب های فولادی، روی خطوط آهنی یورتمه می روند، و پرواز نرم و صیقلی هواپیماهایی که پروانه

Umberto BOCIONI, Elasticita/ Elasticity, 1912 Oil on canvas, 100 x 100 cm



Giacomo BILLA, Mercure passant devant le soleil un a la lunette d'approche, 1914, 120 x 100 cm

● به غیر از مبارزه، هیچ چیز زیبا نیست. اثری که فاقد خصلت پرخاشجویانه باشد، شاهکار هنری محسوب نخواهد شد.

● شجاعت، تهور و بی باکی و عصیان، عناصر اساسی شعر ما هستند.

● در چشمانشان، برق بی عدالتی، با شدت و قدرت هر چه تمام تر می درخشد.

در واقع، هنر، چیزی جز خشونت، سبعیت و بی عدالتی نیست.

همانقدر آسیب رسانند و مضر هستند که نظارت مداوم والدین بر جوانان پراستعداد با آرزوها و خواسته های جاه طلبانه. وقتی راه ورود به آینده به روی آنان سد شده، تحسین گذشته، تسکینی برای درد محضران، و زندانیان بیمار خواهد بود... ولی ما فوتوریست های جوان و قدرتمند هیچ نیازی به آن نداریم! پس بگذارید این آتش افروزان سرمست با انگشتان نیم سوخته خود بیایند! و آنها آمده اند! همین جا هستند! ... عجله کنید، قفسه های کتابخانه ها را آتش بزنید! سیل بندها را بردارید تا موزه ها را آب ببرد! ... آه چه لذت بخش است دیدن شناور شدن این پرده های قدیمی باشکوه که رنگ می بازند و تکه تکه می شوند! ... تبریزین ها، تبرها و چکش های خود را بردارید و همه چیز را نابود کنید، این شهرهای محترم و باشکوه را بی هیچ درنگ و ترحمی درهم شکنید!

پیرترین عضو گروه ما سی سال دارد، پس لااقل یک دهه وقت داریم تا کار خود را به انجام رسانیم. وقتی پا به چهل بگذاریم، جوان ترها و قوی ترها، احتمالاً ما را چون تقاله ای به دور خواهند انداخت. با کمال میل آرزو می کنیم که چنین شود! اخلاف ما به مقابله با ما برخوانند خاست. از نوردست ها، از زهر منطقه ای خواهند آمد، نغمه سر خواهند داد و پایکوبان

زیر پرده «ژوکوند» گذاشت. این کار را مجاز می دانم ... ولی اجازه نخواهم داد که غمها، شجاعت اندک و تهور ضعیف و نارضایتی بیمارگونه مان، موضوع گشت های روزانه سیاحان در موزه ها گردند چرا خود را مسموم کنیم؟ این همه تباهی برای چیست؟ به جز بیچ و خم های حرکت دست هنرمندی که خود را به روی موانع مختلف انداخته است تا میل خود را به بیان رویاها و پندارهایش به طور کامل فریاد بزند، چه چیز دیگری در این تصویرهای قدیمی می توان یافت که ارزش تماشا داشته باشد؟ ... تحسین کردن تصاویر قدیمی به این می ماند که بر خاکستر مردگانمان اشک بریزیم، به عوض این کار باید حساسیت و تأثر خود را ضمن اعمال شدید و خلاقیتی پرشور به دوردست ها بپراکنیم. آیا می خواهید بهترین توانایی های خود را صرف پرستش بازمانده های بیهوده و ابدی گذشتگان کنید، و تا سرحد مرگ خسته و کوفته، شکست خورده و از پا در افتاده شوید؟

در حقیقت باید به شما بگویم که بازدیدهای روزانه از موزه ها، کتابخانه ها و فرهنگستانها (گورستان عملیات پوچ و بی ثمر، شوالیه های رویاهای صلیبی، پایگانی آغازهای نافرجام!) همگی برای هنرمند



Umberto
BOCCIONI,
1914,
66 x 122 cm

خشم و خشونت، فوراً و بی هیچ درنگ و آرامشی از بین می‌برند... به ما نگاه کنید! هنوز از پا ننشسته‌ایم! هنوز هیچ احساس خستگی نمی‌کنیم چون قلبمان مملو از آتش، خشم و سرعت است! ... برایتان عجیب نیست؟ حتماً باید عجیب بلماید چون که هرگز به یاد ندارید که واقعاً زندگی کرده باشید! محکم و استوار بر قلّه جهان ایستاده‌ایم و باز هم ستارگان را به نبرد می‌خوانیم!

اعتراضی دارید؟ نه دیگر، بس است! حرف هایتان را شنیده‌ام ... فهمیدیم اعتراضتان برای چیست! ... هوش و نکاویت عالی و فریبنده مان به ما می‌گوید که از خاکستر نیاکانمان سر برداشته‌ایم و ادامه وجود آنها هستیم. شاید ... فقط اگر چنین چیزی واقعاً درست می‌بود! ولی کی اهمیت می‌دهد؟ نمی‌خواهیم آن را بفهمیم! نفرین بر کسی که دوباره این کلمات شوم را به ما بگوید!

سرتان را بالا بگیرید!
محکم و استوار بر فراز قلّه جهان ایستاده‌ایم و ستارگان را به نبرد فرا می‌خوانیم!

• پاورقی‌ها:

- ۱-Filippo Tommaso Marinetti-Poesia-Y
- ۲-Figero-Sackville-R.W.Filnt-5
- ۳-Po-Centaurs (Centaures)-V
- ۴-Victory of Samothrace-A

با مشت‌های گره کرده و زوزه کشان به دنبال طعمه‌های خود به در فرهنگستان‌ها هجوم خواهند آورد چون بوی تعفن مغزهای ما که در گورستان کتابخانه‌ها آرمیده‌ایم، آزارشان می‌دهد. ولی ما آنجا نخواهیم بود ... عاقبت ما را در یک شب سرد زمستانی، در فضای باز، زیر سقی کسالتبار که دانه‌های درشت باران یکنواخت بر آن فرو می‌بارد پیدا خواهند کرد. ما را در حالی که به دور هواپیماهای پرسر و صدای خود چمباتمه زده و مشغول گرم کردن دست‌هایمان روی آتش ضعیفی، که از کتاب‌های امروزمان ساطع می‌شود، خواهند یافت، کتاب‌هایی که از اندیشه‌های بلند پروازانه ما جان گرفته بودند.

در اطراف ما می‌بایست خواهند کرد، در حالی که از خشم و عصبانیت به نفس نفس افتاده‌اند و همه آنان، خسته از جسارت مغرورانه مان قصد جان ما را می‌کنند در حالی که سرشار از عشق و عطف و تحسین نسبت به ما هستند.

در چشمانشان، برق بی‌عدالتی، با شدت و قدرت هرچه تمام‌تر می‌درخشد. در واقع، هنر، چیزی جز خشونت، سببیت و بی‌عدالتی نیست.

پیرترین ما، فقط سی سال دارد، حتی اگر خزانه‌های فراوان قدرت، عشق، شجاعت، هوشمندی و نیروی اراده ناب را نیز می‌پراکنندیم، باز هم ما را با